Table of Contents

[جلسه شصتم ‌شنبه 8 بهمن 1401 1](#_Toc126440239)

[بحث تعدی 1](#_Toc126440240)

[روایت اول 3](#_Toc126440241)

[روایت دوم 3](#_Toc126440242)

[بحث تعارض 4](#_Toc126440243)

[روایت یازدهم 4](#_Toc126440244)

[روایت دوازدهم 4](#_Toc126440245)

[جلسه شصت و یکم یکشنبه 9 بهمن 1401 6](#_Toc126440246)

[بحث تعارض دیگر و تثبیت نظر مرحوم خوئی 6](#_Toc126440247)

[مقرر گوید 8](#_Toc126440248)

[فرق عام و مطلق 8](#_Toc126440249)

[جلسه شصت و دوم دوشنبه 10 بهمن 1401 9](#_Toc126440250)

[تبیین بحث قبلی و برگشتن نظر شیخنا الاستاذ 9](#_Toc126440251)

[حمل مطلق بر مقید در مثبتان 11](#_Toc126440252)

[نماز آیات دو رکعتی است یا ده رکعتی؟ 13](#_Toc126440253)

[جلسه شصت و سوم چهار‌شنبه 12 بهمن 1401 15](#_Toc126440254)

[توضیح و تبیین عام فوقانی 15](#_Toc126440255)

[انواع مطلق و مقید و عام و خاص 16](#_Toc126440256)

# جلسه شصتم ‌شنبه 8 بهمن 1401

## بحث تعدی

روایات باب دوم بررسی شد، مطالبی از آن باقی مانده است، یک مطلب روایت هشتم بود که با آن می‌خواستیم به همه نمازهای دو رکعتی تعدی کنیم، که همین روایت در باب یک هم مطرح شد، روایت موثقه سماعه بود، روایت این است:

**10406- 8-[[1]](#footnote-1) وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ (الْحَضْرَمِيِّ)[[2]](#footnote-2) عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّهْوِ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ قَالَ إِذَا لَمْ تَدْرِ وَاحِدَةً صَلَّيْتَ أَمْ ثِنْتَيْنِ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ مِنْ أَوَّلِهَا وَ الْجُمُعَةُ أَيْضاً إِذَا سَهَا فِيهَا الْإِمَامُ فَعَلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ الصَّلَاةَ لِأَنَّهَا رَكْعَتَانِ وَ الْمَغْرِبُ إِذَا سَهَا فِيهَا فَلَمْ يَدْرِ كَمْ رَكْعَةً صَلَّى فَعَلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ الصَّلَاةَ.[[3]](#footnote-3)**

اگر گفتیم روایاتی که در نمازهای دو رکعتی وارد شده اطلاقی ندارد، اختصاص به موارد خاص دارد مثل همین روایت، اگر گفتیم خود صدر **اذا لم تدر واحده صلیت ام ثنتین** خودش اطلاق دارد برای بحث ما کافی است، هر دو رکعتی را شامل می‌شود اما اگر گفتید سوال امام در خصوص نماز صبح است بعدش امام می‌فرماید **و الجمعه ایضا** جمعه هم همین طور است، پس مشخص می‌شود کلام امام اطلاقی ندارد که همه نمازها را شامل بشود به قرینه **و الجمعه ایضا** امام دارد سوال سائل را جواب می‌دهد که نماز صبح باشد که اگر در نماز صبح نمی‌دانی یک رکعت خواندی یا دو رکعت نمازت را اعاده کن، در نماز جمعه هم همین‌طور است اگر امام شک کرد اعاده شود، در این صورت نیاز داریم داریم به یک عنوان عامی که با آن بتوانیم به همه نمازهای دو رکعتی تعدی کنیم و آن این تعلیقی است که در اینجا بیان شده است **و الجمعه ایضا اذا سها فیها الامام فعلیه ان یعید الصلات لانها رکعتان**، چون دو رکعت است این **لانها رکعتان** تعلیل است و مفهومش این است که چون نماز دو رکعتی است باید اعاده شود یعنی دارد قاعده بیان می‌کند که قانون در نمازهای دو رکعتی در شک بین رکعات در نمازهای دو رکعتی این است که نماز در این اعاده می‌شود، این تعلیل تعلیلی است که با آن از حکم تعدی می‌کنیم و هر نماز دو رکعتی و لو در این روایاتی که در باب یک و دو خواندیم مثلا نماز طواف نبود، نماز عید نبود و لکن تعدی به این نمازها می‌کنیم و می‌گوییم در هر نماز دو رکعتی اگر شک در رکعات کرد و ظنش به یک طرف نرفت نمازش اعاده می‌شود و نمازش باطل است، این یک نکته.

مرحوم خوئی می‌فرماید اگر باز هم گفتید که این تعلیل در خصوص مورد است، بعضی از تعلیل‌ها در روایات وجود دارد که ظاهرش تعلیل است ولی در واقع چیزی نیست که به وسیله آن بتوان تعمیم داد، در خصوص همان مورد است، اگر در این شک کردید یا آمدید به نحوی خدشه کردید که این خلاف ظاهر این حدیث است، در روایات هم ممکن است ببینید که تعلیل در روایت وارد شده ولی خود این تعلیل هم به نوعی روحش تعبد است و یک امر ارتکازی عرفی نیست، اینها فقط از این باب بوده که راوی را قانع کند، راوی هم قانع شد و رفت، اما اصل از تعلیل این است که به یک امر مرتکز در ذهن و به یک امر عام باشد، وقتی شخصی از شما سوال می‌کند که شیء نجس را به چه چیزی آب بکشم؟ و شما می‌گویید با آب، اگر تعلیل کردید گفتید **فانه طهورٌ** این معنایش این است که هر طهوری مذیل نجاست است و آب هم از مصادیق طهور است، آن وقت مراد از طهور طهور عرفی است یعنی در عرف بعضی از مایعات مذیل مایعات دیگرند بعضی هم این حالت را ندارند و خودشان نیاز به مذیل دارند مثل نفت که خودش مذیل نیست شیئی است که هر جا ریخته شود خودش نیاز به مذیل دارد یعنی طهور عرفی، حال اگر در یک جایی آن خودش هم یک امر عرفی و مرتکز نبود لا اقل باید عمومیت داشته باشد، اگر هم تعبد در آن هست باید یک تعمیمی در آن باشد که بگوییم چرا به زید اکرام کردیم چون که عالم است، اگر خود اکرام العالم هم باز تعبدی باشد و امر ارتکازی نباشد لا اقل باید عمومیت داشته باشد که بگوییم یک قانون عامی قبلا گفتیم چرا این را می‌گوییم چون این هم از مصادیق همان است، در این موارد هم تعلیل جا دارد. فرض کنید لا تشرب الخمر لانه مسکر، لانه مسکر اگر لانه مسکر را بگویید تعلیل تعبدی است، و لکن تعلیل در جاهایی می‌شود که لا اقل تعمیمی در آنجا باشد، اگر هیچ گونه تعمیمی نباشد این خلاف ارتکاز عرف است، خلاف قانون محاوره اهل عرف است، گویند چرا تعلیل کردید؟ زید را اکرامش کردم چرا اکرامش کردم چون زید است، اینکه چیزی اضافه نکردم، لا اقل باید عمومیتی داشته باشد که و لو آن قانون هم اگر خودش تعبدی است اقلا قانون است می‌گوییم یک قانونی وجود دارد که تعبدی است اما قانون است، این هم از مصادیق آن است.

در ما نحن فیه **لانه رکعتان** را و لو شما شک در نماز دو رکعتی را یک امر ارتکازی یا عرفی نباشد که به آن اعتنا شود و لکن یک قانون عامی است، وقتی که شیء را تعلیل می‌کند که **لانه رکعتان** این خودش در درونش این مطلب خوابیده است که ما یک قانون کلی داریم که هر نماز دو رکعتی شک در او مبطل است، جمعه هم از مصادیقش است، صلات الغدات هم از مصادیقش است، این امری ارتکازی است و درست هم است لذا این تعلیل در این روایت مشکلی ندارد.

مرحوم خوئی می‌فرمایند اگر به هر نحوی شک کردید که نمی‌توانم این تعلیل را قبول کنم، نمی‌توانم از این موارد تعدی کنم می‌فرمایند عمومات دیگری داریم که در هر نمازی شک کردید که چند رکعت دارید نمازت را اعاده کن این خودش عام فوقانی است، روایات شک را اگر دسته بندی کنیم باب یک که خواندیم، باب دو که خواندیم و باب 15 را هم نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که روایات این باب عام فوقانی است ، باب 15 از این باب است: **«[[4]](#footnote-4) 15- بَابُ وُجُوبِ الْإِعَادَةِ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى وَ لَمْ يَغْلِبْ عَلَى ظَنِّهِ شَيْ‏ءٌ وَ عَلَى مَنْ لَمْ يَدْرِ صَلَّى شَيْئاً أَمْ لا[[5]](#footnote-5)».**

هر جا عام و خاص و مطلق و مقید باشد به آن اخذ می‌کنیم، هر جا تعارض باشد اگر این تعارض قابل حل باشد اگر مرجحی باشد به مرجح اخذ می‌کنیم اگر مرجحی وجود نداشت به عام فوقانی مراجعه می‌کنیم هر جایی که عام فوقانی وجود داشته باشد، روایات باب 15 خودشان جزء عام فوقانی هستند، می‌گوییم معنایش این است که در هر نمازی که شک کردید و در رکعات شک کردید نمازت را باید اعاده کنی، در شکوک صحیحه به مقتضای عموم و خصوص از اینها خارج می‌شویم اما در جایی که نمی‌توانی تعدی کنیم مثل همین نماز دو رکعتی که از تعلیل لانها رکعتان نتوانستیم تعدی کنیم، روایات باب 15 خودش یک قانون کلی است که در هر نمازی اگر شک کردی و شکت به جایی نرسید نمازت را در آنجا اعاده کن، این معنایش این است که در هر نماز دو رکعتی، نماز طواف و صلات العید هم همین‌طور است که اگر شک کردید نمازت باطل می‌شود.

روایات این باب چند تا است:

## روایت اول

**10489- 1-[[6]](#footnote-6) مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَن‏[[7]](#footnote-7) ع قَالَ: إِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي كَمْ صَلَّيْتَ وَ لَمْ يَقَعْ وَهْمُكَ عَلَى شَيْ‏ءٍ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ.[[8]](#footnote-8)**

قاعده کلی است، اینجا گوید در هر نمازی، در روایات باب دو گوید در نماز دو رکعتی و سه رکعتی، در روایات باب یک هم گوید شک کرد بین یک و دو اگر بود، در تمام اینها نمازت را اعاده کن، در این جهت همه اینها متوافق هم هستند، جایی که موافقند کاری با هم ندارند لذا در تمام اینها نماز اعاده می‌شود، منتهی اگر آن روایات خاص در جایی خودشان معارض داشتند، تعارض درونی داشتند و تساقط کردند نوبت به این عام‌های فوقانی می‌رسد، اینها که مرحله بالاتر گوید به نحو مطلق گوید این نسبت به آنها عام فوقانی می‌شود، آن روایتی که می‌گفت در شک در نماز دو رکعتی و سه رکعتی نمازت را اعاده کن یا روایتی که در باب یک داشت که در شک بین یک و دو نمازت را اعاده کن اگر آنها خودشان معارضی نداشتند که نداشتند همه اینها موافق می‌شوند و در همه اینها به آن اخذ می‌کنیم و حکم به بطلان نماز می‌کنیم و آن مواردی که بعدا خواهد آمد شکوک صحیحه که درآنها گوید نماز صحیح است آنها را تقیید می‌کنیم، اما اگر روایات باب یک و روایات باب دو خودشان تعارض داخلی داشتند اگر همانجا توانستیم تعارضشان را حل کنیم و به مرجح اخذ کنیم فبها اما اگر نتوانستیم به مرجح اخذ کنیم به تعارض افتاد نوبت می‌رسد به این عام فوقانی.

پس روایات باب 15 از یک حیث مناسب این تعدی‌مان است که در حدیث 8 باب دوم که از تعلیلش می‌خواستیم تعدی کنیم به هر نماز دو رکعتی برویم اگر در آن تعلیل ماندی و نتوانستی تعدی کنی تعلیلش را نتوانستی به آن جذب پیدا کنی مرحوم خوئی می‌فرماید این روایات باب 15 مشکل را حل خواهند کرد، شما خواستید از نماز دو رکعتی نماز صبح و نماز جمعه و اینها تعدی کنید به هر نماز دو رکعتی آن تعلیل خوب بود اگر تعلیل را نتوانستید استفاده کنید این روایات گوید در هر نمازی شک کردید نمازت را اعاده کن، که خرج منه ما خرج ما بقی نمازها تحتش می‌ماند، پس می‌توانید بگویید هر نماز دو رکعتی نماز در او اعاده می‌شود.

## روایت دوم

**10490- 2-[[9]](#footnote-9) وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادٍ[[10]](#footnote-10) عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ: إِذَا شَكَكْتَ فَلَمْ تَدْرِ أَ فِي ثَلَاثٍ أَنْتَ أَمِ اثْنَتَيْنِ أَمْ فِي وَاحِدَةٍ أَمْ فِي أَرْبَعٍ فَأَعِدْ وَ لَا تَمْضِ عَلَى الشَّكِّ.[[11]](#footnote-11)**

دقت شود مقید به نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چیزی نیستند، حتی دو رکعتی‌اش هم مقید به نماز صبح و جمعه و غیره نیستند مطلقند، قانون عام است عام فوقانی است اگر ظنت به یک طرف نرفت نمازت باطل است، روایات باب یک و دو نسبت به این روایات خاص هستند در خصوص نماز دو رکعتی و سه رکعتی بود، مواردی که موافقند شک بین یک و دو و شک در نماز سه رکعتی آنها که می‌گفت نماز را اعاده کن آنها موافقند به آنها اخذ می‌کنیم، می‌ماند آن مقداری که مخالف است آنکه معارض وجود دارد.

## بحث تعارض

این راجع به بحث تعدی، اما بحث بعدی بحث تعارض است در باب دو حدیث یازدهم و دوازدهم با سایر روایات معارض بودند.

## روایت یازدهم

**10409- 11-[[12]](#footnote-12) وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ شَكَّ فِي الْمَغْرِبِ فَلَمْ يَدْرِ رَكْعَتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثَةً قَالَ يُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُضِيفُ إِلَيْهَا رَكْعَةً ثُمَّ قَالَ هَذَا وَ اللَّهِ مِمَّا لَا يُقْضَى أَبَداً.**

**أَقُولُ: يَأْتِي تَأْوِيلُهُ‏[[13]](#footnote-13).[[14]](#footnote-14)**

روایات قبلی می‌گفت در نماز سه رکعتی اگر شک در رکعات کردید نمازت باطل است، این روایت گوید به قانون شک خودمان عمل کن همین قانونی که مذهب امامیه است یعنی بنا را بر اکثر بگذار سلام بده بعد بخاطر یک رکعت مشکوک یک رکعت نماز بخوان منفصلا.

## روایت دوازدهم

**10410- 12-[[15]](#footnote-15) وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ النَّابِ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَدْرِ صَلَّى الْفَجْرَ رَكْعَتَيْنِ أَوْ رَكْعَةً قَالَ يَتَشَهَّدُ وَ يَنْصَرِفُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَةً فَإِنْ كَانَ قَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ هَذِهِ تَطَوُّعاً وَ إِنْ كَانَ صَلَّى رَكْعَةً كَانَتْ هَذِهِ تَمَامَ الصَّلَاةِ قُلْتُ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ فَلَمْ يَدْرِ اثْنَتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثاً قَالَ يَتَشَهَّدُ وَ يَنْصَرِفُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَةً فَإِنْ كَانَ صَلَّى ثَلَاثاً كَانَتْ هَذِهِ تَطَوُّعاً وَ إِنَّ كَانَ صَلَّى ثِنْتَيْنِ كَانَتْ هَذِهِ تَمَامَ الصَّلَاةِ وَ هَذَا وَ اللَّهِ مِمَّا لَا يُقْضَى أَبَداً[[16]](#footnote-16).**

**قَالَ الشَّيْخُ هَذَا يَجُوزُ أَنْ يُرَادَ بِهِ نَافِلَةُ الْفَجْرِ وَ الْمَغْرِبِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مَنْ شَكَّ ثُمَّ غَلَبَ عَلَى ظَنِّهِ الْأَكْثَرُ وَ يَكُونُ إِضَافَةُ الرَّكْعَةِ عَلَى وَجْهِ الِاسْتِحْبَاب‏[[17]](#footnote-17) أَقُولُ: الْأَقْرَبُ حَمْلُ الْحَدِيثَيْنِ عَلَى التَّقِيَّةِ لِمُوَافَقَتِهِمَا لِجَمِيعِ الْعَامَّةِ.[[18]](#footnote-18)**

سیاق این روایات دقیقا همان سیاق نماز احتیاط است، در واقع این روایت دقیقا شبیه همان روایتی است که مرحوم شیخ انصاری در روایت‌های احتیاط روایات سوم در باب استصحاب که **علی اعلّمک شیئا ان زدت او نقصتَ فلا شیء علیک**، چه زیاد کرده باشی چه کم کرده باشی بر تو چیزی نباشد **اذا شککت فابن علی الاکثر**، اینجا هم از همان باب است.

این همان روایتی بود که مرحوم شیخ طوسی بر نافله حملش کرده بود و گفته بود ممکن است حملش کنیم علی من غلب ظنه اثنین که این کار را انجام دهد، مرحوم صاحب وسائل حملش کرد بر تقیه که عرض شد این حمل بر تقیه کاملا بی جا است، اینجا جای حمل بر تقیه نیست اینجا موافق امامیه است در جایی که موافق امامیه است حمل بر تقیه معنا ندارد اهل سنت قائلند به استصحاب عمل کن، پس این روایت نه موافق اهل سنت است و نه مخالف ما، دقیقا بر عکس است موافق ما و مخالف اهل سنت است چطور حمل بر تقیه‌اش کنیم، حمل بر تقیه معنا ندارد.

بنابراین این دو روایت معارض می‌شوند، معارض ده یا یازده روایتی که قبلا خواندیم که در نماز صبح دو رکعتی و در نماز مغرب اگر شک در رکعات کردید نمازت اعاده می‌شود نماز باطل است رها کن، اگر این دو روایت را گفتید معارض آنها هستند و در مقام معارضه آمدید آنها را ترجیح دادید باحد وجوه الترجیح:

یک. به اینکه بگویید آنها اکثرند اشهرند و در باب اخبار مرجحات بیان کردند که خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر فانّ المجمع علیه لا ریب فیه. که خبر مشهور را بگیر و آنها روایات مشهوری هستند که گوید در نماز دو رکعتی و سه رکعتی نمازت را اعاده کن، و این روایات مشهور نیستند بنابراین در مقابل آنها روایات شاذ می‌‎شوند و این روایات طرح می‌شوند.

توجیهی هم که شیخ طوسی کرد کارساز نیست و جمع تبرعی است و به درد نمی‌خورد لذا اینها باید طرح شوند در مقابل آنها، به شهرت، و اگر باز در شهرت هم گفتید شهرت را از مرجحات روایت نمی‌دانیم کما اینکه مرحوم خوئی در شهرت اشکال کردند و می‌فرمایند شهرت را جزء مرجحات در روایت نمی‌دانیم، و **خذ بما اشتهر** را طور دیگری معنا می‌کنند، اگر کسی اشکال کبروی کرد گفت کبرای ترجیح به شهرت را قبول نداریم فقط در مرجحات منصوصه موافقت الکتاب و مخالفت العامه مرجحند، اگر کسی اشکال کبری کرد اینجا مرجح اول وجود ندارد، کلام دومی وسط می‌آید و آن اینکه اصحاب از این دو روایت اعراض کردند و اعراض موهن سند است، در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی همه فقها فتوای به بطلان دادند کسی نیامده در شک بین نماز دو رکعتی و سه رکعتی قانون بنای بر اکثر را اجرا کند لذا اصحاب اعراض کردند و اعراض موهن است.

اگر اشکال کردید که وهن سند حدیث به اعراض اصحاب را قبول نداریم، عمل خود اصحاب به عنوان شهرت را قبول نداریم، شهرت فتوائیه را هم قبول نداریم، اعراض مشهور را هم موهن نمی‌دانیم کما اینکه مرحوم خوئی در همین هم اشکال کردند اگر این را هم اشکال کردید باز راه سومی وجود دارد که همان روایاتی است که در باب 15 خواندیم به عنوان عام فوقانی به درد ما می‌خورند و روایات باب دوم به تعارض می‌افتند وقتی به تعارض افتادند روایات باب پانزده به عنوان عام فوقانی هستند که گویند هر کسی که شک در رکعات کرد در نمازش مطلقا چه دو رکعتی چه سه رکعتی چه چهار رکعتی اگر شک در رکعات کرد و لم یقع وهمه علی شیء نمازش باطل است نمازش را اعاده کند، این عام فوقانی می‌شود و حکم به بطلان نماز می‌شود.

البته هر دو روایت از عمار ساباتی است که فتحی مذهب است ولی ثقه است و افقه هم است و ظاهر افقه هم بحث فقه است یعنی در مباحث تخصصی فقه افقه است نه مباحث اعتقادی و الحمدلله تعالی.

# جلسه شصت و یکم یکشنبه 9 بهمن 1401

## بحث تعارض دیگر و تثبیت نظر مرحوم خوئی

یک نکته باقی ماند از روایات باب یک و دو و باب پانزده و آن اینکه ممکن است بگویید نسبت این روایات مطلق و مقید است، این روایات باب پانزده می‌گفت اگر شک کردی و ندانستی چند رکعت خواندی نمازت را اعاده کن، آن روایات باب دو می‌گفت در نماز دو رکعتی و سه رکعتی اگر شک کردی نمازت را اعاده کن، روایات باب یک هم می‌گفت اگر ندانستی یک رکعت خواندی یا دو رکعت نمازت را اعاده کن پس نسبت بین اینها مطلق و مقید است.

روایتی که در باب آخر است بعضی روایاتش مطلقا می‌گفت اگر نمی‌دانی چند رکعت خواندی نمازت را اعاده کن، روایت اول همین باب پانزده که روایت صفوان است می‌گفت **ان کنت لا تدری کم صلیت و لم یقع وهمک علی شیء فاعد الصلات**، به نحو مطلق می‌گوید اگر نمی‌دانی چند رکعت خواندی نمازت را اعاده کن، در روایات باب دوم که مربوط به نماز دو رکعتی و سه رکعتی بود می‌گفت اگر در نماز دو رکعتی و سه رکعتی چند رکعت خواندی نمازت را اعاده کن، در روایات باب یک می‌گفت اگر شک بین یک و دو کردی نمازت را اعاده کن، این روایت صفوان مطلق است و آن دو باب روایات مقید است شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی و سه رکعتی را باب دو گوید و باب یک شک بین یک و دو را گوید، ما بیائیم اینها را حمل مطلق بر مقید کنیم، نتیجه حمل مطلق بر مقید این می‌شود که بگوییم در شک بین یک و دو و در نماز دو رکعتی و سه رکعتی در آنجا نماز باطل می‌شود، در آنجایی که نمی‌دانی کم صلیت اگر در نماز دو رکعتی است یا نماز سه رکعتی است یا شکت بین یک و دو است و امروز هم فروض دیگری اضافه خواهم کرد اگر شکت طوری است که یک طرفش یک است بین یک و بیشتر است تقیید می‌خورد، این جوابش چه طور است؟

جوابش این است که هیچ اشکالی ندارد ما ملتزم می‌شویم به این حمل المطلق علی المقید، تمام آن موارد یکی هم امروز اضافه خواهیم کرد یعنی شک در نماز دو رکعتی، شک در نماز سه رکعتی، شک بین یک و دو، امروز اضافه خواهیم کرد شک بین یک و اکثر یعنی شک بین یک و دو و سه، شک بین یک و دو و سه و چهار، همه اینها مواردی است که تقیید می‌کنیم، اگر مساوی این در آمد در مجموع نتیجه‌اش این است که این روایات باب پانزده اجمال همان روایات را گفته است، اگر هم تهش چیزی باقی ماند در آنجا ملتزم می‌شویم به صحت صلات کما اینکه مواردی خواهد آمد که در آنجا حکم خواهیم کرد به صحت صلات در شک بین دو و سه در نماز چهار رکعتی، دو و سه و چهار، در شک بین سه و چهار، در شک بین چهار و پنج قبل الاکمال اگر باشد، اینها شک‌های صحیحه‌ای است که خواهد آمد، آنها مواردی است که در آنها ملتزم به صحت می‌شویم، آنها هم مواردی است که می‌آید این روایت را تقییدش می‌کنند.

 این روایت باب پانزده به نحو مطلق گوید اذا لم تدر کم صلیت و لم یقع وهمک علی شیء و ظنت به یک طرف نرفت نمازت را اعاده کن، یعنی این قاعده اولیه است در هر شکی اگر نتوانستی یک طرف را ترجیح بدهی با ظنت نمازت باطل است این یک قاعده کلی است، یک قانون کلی است، که قانون اولیه می‌توان از این روایت در آورد که در شک در رکعات در جایی که ظن انسان به یک طرف نرود بطلان است، خرج منه ما خرج، همه روایاتی که در شکوک باطله می‌آید این روایات که موافق این هستند که این را تقیید می‌کنند که و لو موافقند اما از باب حمل المطلق علی المقید و آن روایاتی که بحث خواهیم کرد که در آنها گویند صلات صحیح است و لکن قانون دارد که چه کار باید بکنید که شکوک صحیحه است که در مفهوم متخالفان هستند متوافقان نیستند تخصیصش می‌زند مثل اکرم العلما و لا تکرم الفساق من العلما که اینها دو مدلول مخالف هستند از باب عام و خاص یا اکرم العالم و اکرم العالم الفاسق از باب مطلق و مقید، ما این روایتی که در باب پانزده آمده است را به عنوان یک قاعده نگهش می‌داریم ملتزم می‌شویم در جایی که مطلق و مقید هستند حمل المطلق علی المقید می‌کنیم اگر ته این چیزی باقی ماند و روایاتی که به عنوان مخالف هستند که قطعا این را تخصیص می‌زنند از آن مابقی باز آنها را هم تخصیص می‌زنیم، در اینها تقیید می‌کنیم مدلول تضییق می‌شود و آنها هم از آن خارج می‌شود نتیجه این می‌شود که همه مواردی که در آنها حکم بطلان نماز می‌شود آنها را ملتزم می‌شویم، همه مواردی را هم که در آنها حکم به صحت صلات می‌شود که بحث خواهیم کرد آنها را هم ملتزم می‌شویم، اگر ته این قاعده چیزی باقی ماند، به عنوان یک قاعده یک جایی که هیچ دلیلی نداریم با روایات به نوعی معارضه می‌کنند این قاعده به نوعی به درد ما می‌خورد.

شبیه آنکه مرحوم خوئی مطرح کرد در شک در نماز دو رکعتی در مطلق صلوات دو رکعتیه در آنجا روایت می‌فرمود **لانها رکعتان** و همین‌طور هم که راوی از فجر و اینها سوال کرد حضرت فرمود همین‌طور هم در جمعه اگر شک بین یک و دو کردید نمازت باطل می‌شود **لانها رکعتان** چون دو رکعت است، مرحوم خوئی فرمود البته دیگران هم فرمودند این بحث تعلیل کالمسلّم است قدما هم مطرحش کردند، متاخرین هم مطرح کردند هر که بحث اینجا را مطرح کرده به همین روایت استناد کرده است که این تعلیل باعث می‌شود به هر نماز دو رکعتی تعدی کنیم، مرحوم خوئی فرمودند اگر این را اشکال کردید و گفتید چون سوال سائل نماز فجر بوده و این تعلیل هم شاید تعلیل در خصوص مورد باشد، حضرت جمعه را هم اضافه کرده است تعلیل در خصوص همین جمعه است این هم چون دو رکعت است، ما نمی‌توانیم جزم پیدا کنیم، که عرض کردیم این خلاف ظاهر است، ظاهر هر تعلیلی این است که به امر مرتکز عرفی باشد و در امور تعبدیه لا اقل به یک امر عامی باشد و الا در آنجا تعلیل معنا ندارد، اگر یک امر تعبدی است عرفی که نیست باز در همان تعبدیش اگر خاص مورد باشد در آنجا تعلیل معنا ندارد، زید را اکرام کن چون زید است تعلیل کنید بگویید چون زید است، اینکه عرفا تعلیل نیست اصلا معنا ندارد، این طور تعلیل کردن‌ها عقلایی نیست، لذا این **لانها رکعتان** معنایش این است که چون دو رکعتی است و در هر دو رکعتی یک حکمی این است نماز جمعه هم از اینکه مصداق دو رکعتی است حکمش این است اما اگر به هر دلیلی اشکال کردید یا این روایت را در سندش اشکال کردید، معارض برایش به هر نحوی پیدا کردید مرحوم خوئی فرمود در مطلق نمازهای دو رکعتی این روایات باب 15 به درد ما می‌خورد، **اذا لم تدری کم صلیت**، نماز دو رکعتی هم داخل همان است، این یک قانون کلی است، نسبت به نماز مغربش حل است، نسبت به شک بین یک و دو حل است، نسبت به نمازهای دو رکعتی هم فجرش، صلات مسافرش، صلات جمعه مواردی که در روایات شمرده است هم حل است که نماز باطل است، می‌ماند دو رکعتی‌هایی که غیر آن موارد باشد اگر به این روایت تمسک کردید فبها اما اگر این روایتی که تعلیل آورده لانها رکعتان به نوعی نپذیرفتید و نتوانستید به این جزم پیدا کنید سندا یا دلالتا اشکال کردید این روایتی که **گوید اذا لم تدر کم صلیت و لم یقع وهمک علی شیء فاعد الصلات** این گوید در هر شکی نمازت را اعاده کن که شامل نماز دو رکعتی نماز طواف هم است که وقتی شک بین یک و دو نمی‌کنی نمی‌دانی چند رکعت خواندی، در همه شکوک، **اذا لم یقع وهمک علی شیء** معنایش این است که نمی‌دانی چند رکعت نماز خواندی، این هم که گوید **اذا لم تدر کم صلیت** اگر نمی‌دانی چقدر نماز خواندی نمازت را اعاده کن، این قانون به درد ما می‌خورد. این مطلبی که راجع به جمع بین این روایات است.

## مقرر گوید

البته شیخنا الاستاذ از این نظر در جلسه بعد برگشتند و قائل شدند که وقتی مطلقی قید خورد حکم جدیدی متولد می‌شود و دیگر مطلقی باقی نمی‌ماند که به عنوان قانون کلی و عامه باشد، تفصیل مطلب در جلسه بعد مطرح شده است.

## فرق عام و مطلق

بحث مطلق و مقید و عام و خاص تفاوت‌هایی با هم دارند، اصلا ذات مطلق با عام متفاوت است، هر دو شمول دارند منتهی نوع شمول اینها با هم متفاوت است، در مطلق و مقید شمولش به مقدمات حکمت است عنوانی که در موضوع اخذ می‌شود طبیعت است یا از آن ماهیت تعبیر می‌کنند که شما به اطلاق این طبیعت اخذ می‌کنید و از آن شمول در می‌آورید مثلا اکرم عالما یا اکرم العالم، اکرام کن عالم را، این عالم طبیعی من له العلم را می‌گیرد اگر نگوییم مفرد محلّی به ال از ادات عموم است، اگر گفتم مفرد محلّی به ال خودش وضعا از ادات عموم است آن که می‌شود مثل اکرم کل عالم، اگر این را نگفتیم در اطلاق می‌افتد چون موضوع طبیعت العالم قرار گرفته این طبیعت العالم که شامل هر کسی که واجد این صفت علم باشد شامل بر او صدق می‌کند این اگر مقدمات حکمت تمام شود گوینده در مقام بیان باشد قید هم نزند گوییم این اطلاق دارد حال اطلاقش مثل اکرم عالماً شمولش بدلی می‌شود یا مثل اکرم العالم شمولش افرادی هم می‌شود یعنی هر عالمی را، و اما در اکرم العلما شمول ذاتی دارد شمولش وضعی است، موضوع طبیعت نیست در علما آنکه موضوع حکم است افراد همه علما هستند به نحو عام استغراقی، همه علما و آنکه حکم به آنها تعلق گرفته به عدد هر شخصی حکمی برای او صادر شده است اکرم العلما یعنی اکرم هذا العالم، هذا العالم، اکرم کلّ من له صفت العلم، این کل به عدد افراد انحلال پیدا می‌کند، این یک جهت فرق این است که در آنجا طبیعت است در اینجا شمول افراد است.

فرق دومش این است که در باب مطلق و مقید دلالت شمول به مقدمات حکمت است اما در عموم به وضع است و قوی بودن عام هم از این باب است که دلالت عام بر عموم خودش از این باب است که دلالتش تنجیزی است به خلاف دلالت مطلق بر اطلاقش که شمول آنجا به مقدمات حکمت است، اینجا چون لفظ وضع شده بر معنا نیاز به این ندارد که احراز کنید مولا در مقام بیان است همین که بگویید اصل این است که در مقام بیان است همین که بگویید اکرم العلما یک دلالتی تنجیزیه دارد که همه علما را اکرام کند لذا اگر از آن طرف مطلقی داشتیم که بگوید لاتکرم العالم آن هم که گوید عالم را اکرام نکن، زید مصداق عالم است، عمرو مصداق عالم است، تقی هم مصداق عالم است، نقی هم مصداق عالم است، یکی یکی همه اینها را طبیعت عالم شامل من له العلم می‌شود اگر اینها تعارض کردند چون دلالت عام دلالت تنجیزی است و معلّق بر شیئی نیست همیشه دلالتش حاضر است به خلاف دلالت مطلق که مقید به این است که اولا مولا در مقام بیان باشد و ثانیا قیدی هم نباشد، این قیدی نباشد را این وجود عام همیشه وجود القید می‌کند چون وجودش تنجیزی است مقید بر شیئی نیست، مثل فرق بین علت تامه و مقتضی است، دو شیء که با همدیگر در یک محلی موجود بخواهند بشوند زید بخواهد اینجا موجود باشد عمرو هم بخواهد دقیقا در همان محل موجود باشد ضدان هم که لایجتمعان یا باید زید باشد عمرو نباشد یا باید عمرو باشد زید نباشد منتهی وجود زید علت تامه بودنش موجود است اما وجود عمرو مقتضی را دارد چون وجود این مقتضی را دارد وجود این خود به خود مانع می‌شود برای او، این وجود این مانع می‌شود برای دیگری، لذا این هیچ گاه مقتضیش تمام نمی‌شود یعنی عدم المانعش هیچ گاه محقق نمی‌شود، این را گویند در مقام تعارض عام مقدم است چه در مواردی که نسبتشان عموم و خصوص من وجه است که در مجمع با هم تعارض می‌کنند که گویند مجمع را به چه چیزی بدهیم یکی گوید اکرم العلما و یکی گوید لا تکرم الفاسق، در عالم فاسق با هم تعارض کردند منتهی دلالت عام نسبت به اکرام عالم فاسق دلالتش به عموم است اما لا تکرم الفاسق دلالتش نسبت به عدم اکرام عالم فاسق بالاطلاق است او معلق بر این است که اگر در اینجا بیانی نباشد به اطلاق اخذ می‌کنیم و عام دلالتش همیشه بیان حاضر و منجز است، همیشه گوید من هستم، لذا او همیشه در آنجا معارض می‌شود و الحمد تعالی.

# جلسه شصت و دوم دوشنبه 10 بهمن 1401

## تبیین بحث قبلی و برگشتن نظر شیخنا الاستاذ

عرض شد روایاتی که در باب پانزده و باب دو و باب یک آمده است مطلق و مقید هستند و عرض شد این روایاتی که **ان کنت لا تدری کم صلیت و لم یقع وهمک علی شیء فاقم الصلات** هر کسی که نمی‌داند چند رکعت خوانده و ظنش به یک طرف نرفت نمازش را اعاده کند این تقیید می‌خورد به روایات باب دو که می‌گفت در نماز دو رکعتی و در نماز سه رکعتی نماز باطل است و روایات باب یک که می‌گفت در شک بین یک و دو نماز باطل است، از آن طرف هم روایات دیگری خواهیم خواند در شکوک صحیحه که در آن موارد وظیفه تعیین می‌کند که در شک صحیح مثل شک بین سه و چهار نمی‌گوید نماز باطل است آن روایات گوید نماز شما صحیح است بنا را بر چهار بگذار و سلام بده بعد یک رکعت نماز احتیاط بخوان نماز صحیح است پس اعاده نمی‌خواهد نماز باطل نیست، آنها هم می‌آید این روایات را به غیر این مورد تقیید می‌کند، آن موارد خارج می‌شوند آن روایات نسبتشان با اینها از حیث مفهومی مخالف است، این گوید اعاده کن آنها گویند اعاده نمی‌خواهد در این فرضها، تقییدش می‌کند چون مفهوم مخالفی دارند و این روایات هم گفتیم مفهومشان موافق است چون این می‌گفت اعاده آنها هم می‌گفتند اعاده منتهی این مطلقا می‌گفت اعاده آنها در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی می‌گفت اعاده، در شک بین یک و دو می‌گفت اعاده تقیید می‌خورد، تقیید اگر بخورد در دو روایت مطلق و مقید که متوافقان هستند معنایش حمل المطلق علی المقید است.

دیروز خواستیم کلام مرحوم خوئی را توجیه کنیم که ایشان فرمودند این مطلقاتی که در باب پانزده آمده برای ما باقی می‌ماند کقاعده عامه که نسبت به هر جا بدون دلیل ماندیم به این مراجعه می‌کنیم و می‌گوییم اصل بطلان نماز است در شکوک در رکعات، قاعده کلیه بطلان نماز است در شک در رکعات، لذا به وسیله اینها ایشان فرمود اگر در آن **لانها رکعتان** نتوانستیم به نمازهای دیگر تعدی کنیم، به نماز طواف به نماز آیات به اینها نتوانستیم تعدی کنیم همین روایت برای ما کافی است که بگوید در نماز طواف هم اگر شک کردید نمازت باطل است، در نماز آیات هم اگر شک کردید نمازت باطل است، این کلام دیروز بود.

کلام امروز این است که این روایاتی که با هم موافقند، روایات باب یک و روایات باب دو و روایات این باب پانزده که همه موافق هم هستند که همه گویند اعاده کن منتهی این مطلق گوید و آنها مقید گویند، اگر بیاییم اینها را حمل المطلق علی المقید کنیم و تقیید کنیم، حمل المطلق علی المقید به این است که بگوییم مراد از مطلق آنهاست، اعتق رقبه و اعتق رقبه مومنه را وقتی حمل المطلق علی المقید می‌کنیم حاصل جمعش این می‌شود که مراد مولا از مطلق الرقبه رقبه‌ی مومنه بوده است، این معنای حمل المطلق علی المقید است، اگر بگوییم مراد مولا این بوده نسبت به مقام ثبوت و نسبت به این جمع عرفی که داریم دیگر اطلاقی باقی نمی‌ماند که اگر در روایت هشتم باب دو اگر نتوانستیم با آن تعلیلی که در آنجا آمده یعنی **لانها رکعتان** اگر نتوانستیم به مطلق روایات صلات دو رکعتی تعدی کنیم اگر نتوانستیم دیگر این اطلاق باقی نمی‌ماند که قاعده‌ای برای ما بشود.

چون اطلاق تقیید خورد و از بین رفت، چون وقتی تقیید می‌خورد این اطلاق باطلاقه باقی نمی‌ماند، دیروز عرض می‌کردیم از آن طرف اشکال ندارد از آن طرف هم به روایت‌های مخالفی که شکوک صحیحه تقیید بخورد این وسط قاعده باقی می‌ماند، این کلام صحیح نیست باقی نمی‌ماند از بین می‌رود، از کلام دیروز برگشتیم، دیروز خواستیم کلام مرحوم خوئی را برایش راهی درست کنیم که با وجود اینکه این تقییدها می‌خورد آن قاعده عامه که مرحوم خوئی درست کرد سر جایش باقی بماند، عام فوقانی بماند، در حدیث هشتم باب دوم که حضرت فرمود و نماز جمعه هم همین‌طور است شک در آنها مبطل است **لانها رکعتان**، در آنجا از این تعلیل خواستیم استفاده کنیم که تعدی کنیم به هر نماز دو رکعتی، آنجا مرحوم خوئی گفت اگر از این تعلیل هم نتوانستید خوب استفاده کنید اشکال ندارد، این روایت باب پانزده به درد ما می‌خورد چون می‌گوید **ان کنت لا تدری کم صلیت و لم یقع وهمک علی شیء فاقم الصلات** هر گاه در نماز شک کردی در هر نمازی دو رکعتی، سه رکعتی، چهار رکعتی در هر نمازی و هر مدل شکی اگر کردی و وهمت به یک طرف نرفت نمازت باطل است، مرحوم خوئی گفت این خودش یک قاعده عامه است که ما در هر جا شک کردیم از همین استفاده می‌کنیم، هر جا نتوانستیم در شکوک صحیحه یا در شکوک باطله هر جا نتوانستیم به یک جمع‌بندی برسیم، در آن روایات باب یک که گفتیم معارض دارد و به تعارض گفتیم اشهر مقدم است اگر کسی نتوانست اشهریت را قائل بشود گفت به تعارض ساقط می‌شود یا در باب دو معارض داشت اگر گفتیم به تعارض ساقط می‌شود مرحوم خوئی گفت قاعده اولیه بطلان نماز است در شک در رکعات بخاطر این روایات.

کلام اینجاست که اگر روایات باب یک و دو ساقط شوند می‌گوییم دیگر روایات باب یک و دو نداریم مقیِّد نداریم چون به تساقط افتادند اما اگر روایات باب یک و دو آن معارض‌هایشان را ترجیح دادیم گروه اول را که می‌گفت نماز باطل است به شهرت ترجیح دادیم به عمل مشهور ترجیح دادیم و روایات معارض را بخاطر مخالفت با مشهور ترک کردیم یا بخاطر موافقت با عامه طرح کردیم، اگر طرح کردیم روایات باب یک و دو باقی می‌مانند، وقتی باقی ماندند با اینها نسبتشان مطلق و مقید می‌شود، مرحوم خوئی پذیرفت منتهی کلام آخرشان این بود که اگر همه اینها را نپذیرفتید و به تعارض ساقط شد نوبت به عام فوقانی می‌رسد. ایشان در دو جا حرف زد یکی آنجا بود یکی هم در باب تعدی بود، تعدی از نماز جمعه و صبح به هر نماز دو رکعتی، در تعدی هم گفت اگر نتوانستید این تعدی را بکنید این روایات به درد ما می‌خورد.

اشکال این است که اگر شما آمدید روایات باب یک و دو را به تعارض ساقط کردید که مقیِّدی باقی نماند این روایات سالم می‌ماند و این قاعده عامه در همه جا است اما اگر آنجا آمدید ترجیح دادید و آنها را سالم نگه داشتید و مخالفش را طرح کردید یا به اعراض المشهور یا بمخالفت العامه، به هر راهی آنها را طرح کردید و آنها سالم ماند، نسبت بین آنها که سالم مانده و بین این رویات مطلق و مقید می‌شود، بعد اگر آمدید و تقیید کردید نتیجه حمل المطلق علی المقید این می‌شود که معنای این روایت دیگر از اطلاقش می‌افتد، حمل می‌شود مطلق بر مقید یعنی یراد بالمطلق المقید کما اینکه در اعتق رقبه و اعتق رقبه مومنه همین را می‌گوییم که مراد مولا از اعتق رقبه مومنه مرادش رقبه مومنه بود، وقتی این را گفتیم این دیگر تمام می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند. اینجا هم عام و خاص نیست بلکه مطلق و مقید است لذا دیگر جایی برای رفتن سراغ عام فوقانی باقی نمی‌ماند. اگر این کار را کردید دیگر این عام فوقانی را نداریم و دیگر چاره‌ای ندارید جز اینکه هر چه می‌خواهید از همان لانها رکعتان استفاده کنید.

اگر خاص و عام بود خوب بود، در خاص و عام دو مدلول متخالفند، مثل اکرم العلما و لا تکرم الفساق من العلما، در خاص و عام این جمع عرفی وجود ندارد که بگوید اکرم العلما بعد بگوید اکرم العلما العدول بعد بگوییم مرادش از علما علمای عدول بوده است، در خاص و عام چنین قانونی نداریم، در عام و خاص حمل المطلق علی المقید نمی‌کنیم، وقتی هم خاص را اِعمال کردیم باز عام فوقانی باقی می‌ماند، به این معنا که در عام و خاص اگر متوافقانند تقیید نمی‌خورد این قانون مربوط به مطلق و مقید است که تقیید می‌خورد و حمل المطلق علی المقید می‌شود.

به تعبیر دیگر در عام و خاص همیشه مفهومی که می‌آید مخالفت می‌کند و تخصیص می‌زند و خارج می‌کند از حیث مدلول مخالف با او است این گوید اکرم العلما آن گوید لا تکرم الفساق من العلما، اگر متوافقان بودند در عام و خاص نمی‌آییم تخصیص بزنیم که بگوییم موافق هم هستند که آن گفته علما را اکرام کن این هم گفته علمای عدول را اکرام که هر دو موافق هم هستند.

در مطلق و مقید گاهی مقیِّد مخالف است مثل اینکه گوید لا تعتق رقبه کافره آنجا همین‌طور است تخصیص می‌زند و خارج می‌کند و ما بقی‌اش می‌ماند، گاهی هر دو متوافقان‌اند اعتق رقبه و اعتق رقبه مومنه، اینجا که گوییم تقیید می‌زند یعنی حمل المطلق علی المقید می‌شود، حمل المطلق علی المقید شد یعنی یراد فی مقام الثبوت بالمطلق المقید، اگر گفتیم یراد به دیگر مطلقی باقی نمی‌ماند. و روایاتی که اینجا داریم از باب مطلق و مقیدند.

مرحوم خوئی فرمود این روایات مطلق قاعده‌ای باقی می‌ماند برای ما منتهی ایشان در نهایت به مشکل نمی‌خورد چون **لانها رکعتان** را در نهایت پذیرفت فقط این کلام آخر که آمد مطرح کرد کلام صحیحی نیست.

## حمل مطلق بر مقید در مثبتان

ان قلت: در همان باب مطلق و مقید موارد زیادی داریم که فقها گویند اینجا حمل المطلق علی المقید نمی‌کنیم لانها مثبتان، چون هر دو مثبتند، قدما هم دارند دیگران هم دارند که در باب مطلق و مقید همه جا نمی‌آییم چشممان را ببندیم و حمل المطلق علی المقید کنیم. جاهایی که عرفیت دارد این هر دو موافق هم هستند و دو حکم موافق هم اشکالی ندارد که مولا به مناسبتی یک جا تخصیص به ذکر کرده است، در اینجا گفته در هر نمازی اگر شک در رکعات کردید و لم یقع وهمک علی شیء نمازت باطل است آنجا در نماز دو رکعتی گفته چون سوال سائل نماز دو رکعتی بوده است. اگر متوافقان هستند و ما احتمال تعدد الواقعه را می‌دهیم، احتمال تعدد الحکم را می‌دهیم اینجا حمل المطلق علی المقید نمی‌کنیم. مثلا در جایی که تخصیص به ذکر شده یک حکم استحبابی کنارش است، مطلق عالم اکرام دارد ولی عالم فقیه یک استحباب موکدی دارد، اطعم فقیر اما فقیر هاشمی اگر باشد آنجا یک حکم زیادی است آن استحباب موکد خودش در واقع استحباب مضاف است، این شخص دو عنوان درش جمع شده است این فقیر هاشمی، یکی به عنوان فقیر استحباب دارد یکی هم به عنوان هاشمی استحباب دارد منتهی مندک در هم می‌شوند و می‌شود موکّد، در این طور جاها اگر گفت اطعم فقیرا و بعد گفت اطعم فقیرا هاشمیا حمل المطلق علی المقید نمی‌کنیم چون آنجا هم هاشمی بودن خودش استحبابی دارد و آنجا که می‌گوییم مقیَّد گفته بوده آنجا شاید بخاطر خصوصیتی گفته بوده است.

این را در موارد مطلق و مقید داریم که فقها در جاهایی که احتمال می‌دهند آن قید لخصوصیت فی المقام آمده نه اینکه در واقع خواسته مراد از این مطلق را بیان کند، آنجا که می‌دانید قضیه واقعه است و هر دو روایت مشیر به حقیقه واحده است آنجا تقیید می‌کنیم ولی آنجا که وقتی نگاه می‌کنیم واقعا دو واقعه در قضیه وجود دارد اینجا که دو واقعه است گوییم مطلق به مطلق اشاره می‌کند و مقید هم به آن مقید اشاره می‌کند تقییدی اینجا نمی‌کنند و در مقام ثبوت هم اصلا دو حکمندآیا در ما نحن فیه چنین چیزی است؟

به نظر می‌رسد نیست چون در اینجا که به نحو مطلق گوید اگر شک کردید نمازت را اعاده کن در آنجا هم بعضی از روایاتش این طور بود که راوی پرسیده بود که نمی‌دانم که یک رکعت خواندم یا دو رکعت، اگر می‌گفت که نمی‌دانم یک رکعت خواندم یا دو رکعت حضرت می‌فرمود اعاده کن در خصوص آنها یا سوال سائلی که امام به نحو مطلق فرموده است که تو اعاده کن، اما در روایاتی که امام به نحو مطلق می‌فرماید در نماز ثنائیه اعاده کن، اذا شککت فی الفجر اعد، اذا شککت فی المغرب فاعد این مواردی که می‌آید می‌گوید این چه خصوصیتی دارد که امام به نحو مطلق می‌آید می‌گوید که اگر قرار این باشد که یک کبرایی داریم که در مطلق شک در رکعات نماز باطل است آن مقیدها را امام به چه دلیل مطرح کرده است؟ امام بگوید اذا شککت فی الرکعات فاعد. یعنی دو واقعه نیستند، اگر در آن روایات باب یک و دو که گوید اذا شککت فی المغرب فاعد اذا شککت فی الفجر فاعد که اولین روایت باب دو است اگر اینجا یک کبرایی داریم که اذا شککت فی الرکعه فاعد اگر چنین مطلقی داریم دیگر چه خصوصیتی دارد که امام آنجا مستقیم همان را گوید؟

یک وقت راوی سوال می‌کند که رجلٌ شکّ در نماز مغربش حضرت می‌فرماید فاعد، در صبحش شک می‌کند حضرت می‌فرماید فاعد اگر مطلقی داریم چند تا از این روایات داریم همه‌اش این طور نیست.

خلاصه اگر توانستید این متوافقان بودن را به نحوی حل کنید این خصوصیت مغرب و صبح یا آن خصوصیت شک بین یک و دو که در باب یک روایات زیادی هم بود که در شک بین یک و دو نماز را اعاده کن اگر توانستید به اینها خصوصیتی بدهید که بگویید که در همه اینها یک خصوصیتی داشته، یک جهت خاصی داشته که بگویید به همان مطلق خواسته اشاره کند منتهی چون سوال سائلی اینجا بوده خواسته بگوید و الا مقصودش همان است اینجا حمل المطلق علی المقید نمی‌کنیم و این اطلاق باقی می‌ماند اما اگر نتوانستیم به چنین جزمی برسیم نتیجه حمل المطلق علی المقید این است که آن اطلاق از دست می‌رود اطلاق که از دست رفت قاعده عامه‌ای نداریم که بخواهیم به آن مراجعه کنیم.

در تعدی از نماز جمعه و صبح و هر نماز دو رکعتی چاره‌ای نداریم که یکی از دو وجه را بگیریم:

یک. اینکه تعلیل در لانها رکعتان خودش تعلیل است و یعمّم، دیگر عامی نداریم که به آن مراجعه کنیم.

دو. اینکه مواردی که در این روایات آمده است همه را حمل بر مثال کنیم، یا خودت تنقیح مناط کنی که بگویی فرقی ندارد اینها همه موارد خاصند که تنقیح مناط هم سخت است چون این روایت مربوط به صبح است، روایت مربوط به جمعه است، اگر توانستید تنقیح مناط کنید و از اینها تعدی کنید و حمل بر مثال کنید به هر دو رکعتی تعدی می‌کنید اگر هم نتوانستید که باید در موردهای خودش بمانید و دیگر تعدی به نماز طواف و تعدی به نماز آیات و این طور چیزها را درش می‌مانیم.

نکته دوم اینکه در روایات باب یک و دو توضیح دادیم و نیز در باب دو در خصوص فجر و مغرب و اینها گفتیم شکی که می‌کند منحصر به شک بین یک و دو نیست، شک در نماز صبح گاهی شک به نقیصه می‌خورد نمازت دو رکعتی است و شما شک بین یک و دو دارید گاهی دو رکعتی است و شکت به دو و سه می‌شود باز هم می‌گوید نمازت را اعاده کن، این زیاده را می‌گیرد اطلاق دارد و درست هم است به اطلاقش اخذ کن.

## نماز آیات دو رکعتی است یا ده رکعتی؟

نکته سوم در رابطه با صلات الآیات است، در نماز آیات در اینکه چند رکعت است مشهور فقها قائلند نماز آیات دو رکعت است مثل نمازهای دیگر، حال در اینکه واقعا چند رکعت است بعضی روایات داریم که حضرت چهار رکعت خواند، بعضی دارد که حضرت هشت رکعت خواند آن را باید در باب خودش حلش کنیم و جواب بدهیم کما اینکه صاحب وسائل هم از آنها جواب داده است و شیخ و دیگران هم اینکه حضرت هشت رکعت خواند را حملش کردند به اینکه شاید سه تا دو رکعتی دیگر هم خوانده است شاید عنوان دیگری داشته است اما نماز آیات دو رکعت است این قول مشهور است.

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه می‌فرمایند روایاتی هم داریم که در آنجا گوید **صلات الآیات عشر رکعات و اربع سجدات**، ده رکعت و چهار سجده است بعضی هم گفتند به قرینه مقابله مراد از رکعت رکوع است، سجده در مقابل رکوع است، این یک کلام است، کلام دوم در مقابلش این است که اگر ده رکعت بود حضرت چه چیزی می‌خواست بگوید؟ اگر ده رکعت بود که می‌گفت ده رکعت چیز دیگری نداشت، ده رکعت دارد هر رکعتی هم که حمد و سوره خودش را دارد و رکوع خودش را دارد، البته در این ده رکعت هر رکعتی دو سجده ندارد، در پنجم از هر رکعت دو سجده دارد. در نماز آیات روایاتی که گوید **صلات الآیات عشر رکعات و اربع سجدات** مثل روایاتی که گوید ده رکعت نماز شب بخوان با پنج سلام، آنجایی که چهار تا پشت سر هم است گوید با یک سلام، با یک سلام یعنی آخرش یک سلام داری چهار رکعتی است، اینجا هم که گوید که ده رکعت است و چهار سجده دارد یعنی در هر رکعتی دو سجده ندارد مثل نمازهای متعارف فقط در رکعت پنجم دو سجده دارد در رکعت دهم هم دوباره دو سجده دارد کما اینکه قنوت به نحو متعارف در رکعت دهم قبل از اینکه به رکوع بروید یک قنوت دارد آن نقل‌های دیگر هم که وارد شده که مستحب هم است در هر دو رکوعی بعدش یک قنوتی به جا آورد رکوع دو، چهار، شش، هشت، ده که پنج قنوت در آن است.

مرحوم نراقی می‌فرمایند کلمه رکعت در روایات نماز آیات منحصر در رکوع نیست، رکعت که دو معنا قطعا دارد، یکی به معنای خود رکوع که روایاتی در ابواب دیگر داشتیم، دوم هم به معنای خود رکعت که رکعت کامل مراد است از اول حمد و سوره و یک رکوع و دو سجده که ما گوییم شک در رکعات می‌کنیم که الانن رکعت چندم هستم معمولا وقتی سجدتین را تمام می‌کنی یا قبل اکمال سجدتین شک می‌کنی شک می‌کنی که الان رکعت چندم هستم، پس رکعت اطلاق بر همه می‌شود.

مرحوم نراقی می‌گفت اطلاق دیگری هم داریم که رکعت اطلاق بشود در خصوص رکوع و ماقبلش من القرائه، در نماز آیات روایاتش است باب هفت از صلات الآیات که در آنجا کیفیت صلات الآیات را می‌شمارد یک کیفیت معروفش این است که شما در هر رکوعی که می‌خواهید بروید قبلش حمد را بخوانید یک سوره را هم بخوانید و بروید به رکوع، دوباره بلند شوید و حمد را بخوانید و یک سوره هم بخوانید و به رکوع بروید، و همین‌ طور. پس آن روایتی که گوید عشر رکعات لزوما معنایش عشر رکوعات نیست، عشر رکعات است.

در نمازهای متعارف که هر رکعتی یک رکوع دارد حتما دو سجده هم دارد و فرقی بین نافله و واجبش وجود ندارد اما در نماز آیات این طور نیست و رکعت شما قرائتت و رکوعت می‌شود، و همین‌طور اما در رکعت پنجمش قرائت است و رکوع است و دو سجده است.

یکی از روایاتش در **«[[19]](#footnote-19) 7- بَابُ كَيْفِيَّةِ صَلَاةِ الْكُسُوفِ وَ الْآيَاتِ وَ جُمْلَةٍ مِنْ أَحْكَامِهَا»** این است:

**9941- 1-[[20]](#footnote-20) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ رَهْطٍ وَ هُمُ الْفُضَيْلُ وَ زُرَارَةُ وَ بُرَيْدٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ كِلَيْهِمَا وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا أَنَّ صَلَاةَ كُسُوفِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الرَّجْفَةِ وَ الزَّلْزَلَةِ عَشْرُ رَكَعَاتٍ وَ أَرْبَعُ سَجَدَاتٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ النَّاسُ خَلْفَهُ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ فَفَرَغَ حِينَ فَرَغَ وَ قَدِ انْجَلَى كُسُوفُهَا وَ رَوَوْا أَنَّ الصَّلَاةَ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ كُلِّهَا سَوَاءٌ وَ أَشَدُّهَا وَ أَطْوَلُهَا كُسُوفُ الشَّمْسِ تَبْدَأُ فَتُكَبِّرُ بِافْتِتَاحِ الصَّلَاةِ ثُمَّ تَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَ سُورَةً ثُمَّ تَرْكَعُ ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَ سُورَةً ثُمَّ تَرْكَعُ الثَّانِيَةَ ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَ سُورَةً ثُمَّ تَرْكَعُ الثَّالِثَةَ ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَ سُورَةً ثُمَّ تَرْكَعُ الرَّابِعَةَ ثُمَّ تَرْفَعُ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَتَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَ سُورَةً ثُمَّ تَرْكَعُ الْخَامِسَةَ فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ قُلْتَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ- ثُمَّ تَخِرُّ سَاجِداً فَتَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ تَقُومُ فَتَصْنَعُ مِثْلَ مَا صَنَعْتَ فِي الْأُولَى قَالَ قُلْتُ: وَ إِنْ هُوَ قَرَأَ سُورَةً وَاحِدَةً فِي الْخَمْسِ رَكَعَات‏[[21]](#footnote-21) يُفَرِّقُهَا[[22]](#footnote-22) بَيْنَهَا قَالَ أَجْزَأَهُ أُمُّ الْقُرْآنِ فِي أَوَّلِ مَرَّةٍ فَإِنْ قَرَأَ خَمْسَ سُوَرٍ فَمَعَ كُلِّ سُورَةٍ أُمُّ الْكِتَابِ- وَ الْقُنُوتُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ ثُمَّ تَقْنُتُ فِي الرَّابِعَةِ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ فِي السَّادِسَةِ ثُمَّ فِي الثَّامِنَةِ ثُمَّ فِي الْعَاشِرَةِ.[[23]](#footnote-23)**

می‌فرماید اگر در این پنج رکعات یک سوره را تفریقش کند که این بحث است که سوره را بخواند یعنی فاتحه الکتاب را مسلم گرفته یا اینکه اطلاق دارد، اگر در پنج رکوع یک سوره را تقسیم کند و بخواند همان فاتحه که اول خوانده برای او کافی است که این چیز متعارفی است که معمولا خوانده می‌شود.

این روایت کیفیت نماز آیات را بیان کرد که چه طور خوانده می‌شود، خلاصه هر رکوعش قبلش قرائت دارد حال حمد و سوره کامل است یا اینکه بعضی از سوره ولی به هر حال قرائت دارد، قرائت رکوع، قرائت رکوع و همین‌طور نه اینکه مراد رکوع خالی باشد که سمع الله بگویی و رکوع بروی بلکه باید قرائت داشته باشی و رکوع بروی.

لذا مرحوم نراقی می‌فرمایند صلات الآیات همه بندهایش قرائت دارد پس اطلاق رکوع بر خود رکوع از نظر لغت است ولی شرعا اطلاق رکعت بر خود رکعت کامله هست بر رکوع و ماقبلش که قرائت باشد و بدون سجده بر این هم است، لذا در نماز آیات که می‌گوید عشر رکعات نمی‌توانید بر خصوص رکوع حمل کنید و بگویید ده رکوع دارد بلکه احتمال دارد مراد ده رکعت باشد، بعد نماز آیات ده رکعت می‌شود نه اینکه دو رکعت باشد آن طور که مشهور قائلند، بعد وقتی ده رکعت شد دیگر نماز آیات نماز دو رکعتی نیست و آن روایتی که می‌گفت در نماز دو رکعتی نمازت باطل است نماز آیات را شامل نمی‌شود، آن تعدی که مشهور کردند از نماز جمعه و نماز فجر نبه نماز آیات دیگر اینجا نیست.

بعد این روایتی که خواندیم مربوط به باب پانزده که قاعده‌ای را مطرح می‌کرد باقی ماند در نماز آیات گوییم نمازت باطل است و لو اینکه نمازت ده رکعتی باشد، درهر رکعتی که شک کردی نمازت باطل است اما اگر این باقی نماند ممکن است در این روایات طبق قاعده عمل کنیم، در آن روایات گفته بود در شک بین یک و دو باطل است آن یکی گفته بود در نماز دو رکعتی باطل است آن گفته بود در نماز سه رکعتی باطل است، موارد دیگر هم که شکوک صحیحه است این نماز ده رکعتی می‌افتد در کانال استصحاب، وقتی اینها نگرفت باید دنبال قانون دیگری بگردیم یا بیندازیمش در کانال روایاتی که گوید در شک در رکعات فابن علی الاکثر، اینجا هم بنا را بر اکثر می‌گذاریم.

بعد مرحوم نراقی در نهایت می‌فرمایند خلاصه در این مساله راه نجات این است که احتیاط کنید، اگر شک کرد معامله نماز دو رکعتی هم با آن بکند و نمازش را ترک کند و اعاده کند، اگر می‌خواهد کاملا احتیاط کند باید معامله نماز ده رکعتی هم بکند و بنا بر اکثر بگذارد مثلا در رکعت هفت و هشت شک کرد بنا را بر هشت بگذارد و نمازش را تمام کند و یک رکعت هم احتیاطی بخواند و بعد نمازش را دو مرتبه اعاده کند.

از نظر ما هم ظاهرا حرف درستی است. البته این بحث منوط به این است که صدق رکعت را اتمام رکعتین بدانیم یا با اتمام رکوع رکعت کامل می‌شود، ایشان می‌فرماید در نماز آیات این طور است که صدق رکعت به پایان رکوع است و البته حقیقت شرعیه‌ای هم نداریم که صدق رکوع فقط آن باشد که اتمام سجدتین را بیان می‌کرد، در کلمه رکعت در هر جایی یک چیزی از آن اراده شده است، در غالب موارد تا پایان سجدتین اراده شده است، حتی در شک در رکعات هم که گوید قبل اکمال سجدتین و بعد اکمال سجدتین، قبل اکمال سجدتین را چه می‌گویید؟ قبل اکمال سجدتین خودش باز مشکک است، مثلا وسط سجده دوم هنوز سرش را بر نداشته است، یا ما بین سجده اولی و ثانیه شک می‌کند یا قبل الاولی شک کند آن هم قبل الاکمال است، اینکه گوید شک در رکعت شک در بین چهار و پنج به چه معناست؟ آیا کلمه رکعت در اینجا مجازی است؟ مجازی نیست، رکعت باید این طور گفت که تشکیل شده از یک قرائتی هر چه هست به اضافه رکوع البته بود و نبود سجده در آن دخیل نیست سجده بود جزء رکعت است نبود هم جزء رکعت نیست، این کلام بعیدی نیست، یا می‌گوییم معنایش همین است یا اینکه سه اطلاق دارد و این یکی از اطلاقاتش است و الحمدلله تعالی.

# جلسه شصت و سوم چهار‌شنبه 12 بهمن 1401

## توضیح و تبیین عام فوقانی

یکی گوید اکرم العالم، یکی گوید لا تکرم الفاسق این دو در عالم فاسق با همدیگر تعارض دارند، هر دو عامند منتهی نسبتشان عموم و خصوص من وجه است در مجمع با همدیگر تعارض دارند، اینها دیگر چیزی را نمی‌توانند تقیید بزنند چون خودشان در مجمع با هم تعارض دارند، ولی در غیر مجمع خیلی چیزها را می‌توانند تقیید بزنند، اینجا و لو اینکه هر دو عامند ولی در مجمع که تعارض می‌کنند اگر عام دیگری داشتیم که از این تعارض خارج است به آن عام فوقانی گوییم، مثلا اگر اکرم الانسان داشتیم، در عالم فاسق با همدیگر تعارض کردند که حکمش باقی ماند می‌توانیم به عموم اکرم الانسان تمسک کنیم، موضوع تعیین کننده است و الا هر دو عامند، یا اگر اکرم الانسان اگر معارضی داشت بالاترش اگر عام دیگری داشت مثلا هر جنبنده‌ای، هر حیوانی شما به آن تمسک کنید خود این عام‌ها هم بالاضافه هستند و نسبی هستند، نسبت به قیودی که می‌خورد از عموم نمی‌افتد، عام هر چه هم که قید بخورد از عمومش نمی‌افتد جزئی که نمی‌شود لذا اینها خودشان بالاضافه هستند.

عام فوقانی هم ممکن است مقیِّدی داشته باشد ولی در صورتی به درد می‌خورد که خودش سالم بماند، از معارضه خارج باشد اگر آن سالم باقی ماند آن وقت آن مرجع می‌شود یعنی آن در آنجا خودش یک دلیل شرعی است منتهی چون در خصوص عالم فاسق دو خطاب داشتیم همیشه در مورد خاص اگر خطاب شرعی داریم دیگر با عمومات کاری نداریم مستقیم سراغ آن می‌رویم، مثلا نماز صبح اگر در رابطه با اینکه جهریه خوانده شود یا اخفاتیه مستقیم اگر روایاتی داریم مستقیم سراغ آن روایات می‌رویم اگر در اینجا نداشتیم یا به نوعی در خصوص این تعارض کرد بعد اگر عامی داشتیم که کلّ صلات یجهر فیها، اَجهِر فی صلاتک، یا لاتخافت بصلاتک اخفات نخوان اگر عامی داشتیم در مطلق الصلات اگر در خصوص نماز صبح اینها با هم تعارض کردند بعد می‌گوییم در مطلق الصلات یک مطلقی داریم که اینها با آن کاری ندارند چون نتوانستند تقییدش کنند چون خودشان در خصوص نماز صبح مبتلا به معارض بودند، یک وقت این مقیِّد معارض ندارد این خودش آن را تقییدش می‌کند از اول تقییدش می‌کند دیگر آن از عام فوقانی می‌افتد و مطلق و مقید می‌گردد، یک وقت این خاص در مرحله خاص در همان مورد خودش مبتلا به معارض می‌شود وقتی آنجا مبتلا به معارض شد دیگر این نمی‌تواند به عام بالاترش بپردازد یا به مطلق بالاتر چون خودش مبتلا به معارض است، در اینجا اگر باز ترجیحی اتفاق افتاد اکرم العالم یا لاتکرم الفاسق اگر در یکی ترجیحی اتفاق افتاد مثلا گفتیم آن اکرم العالم موافق عام قرآنی است که یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات، مثلا با عموم قرآنی موافق است، اگر این را ترجیح دادید آن کنار می‌افتد این می‌ماند بعد باید نسبتش را با عام فوقانی بسنجیم اگر نسبتشان متوافقان هستند یا مطلق و مقیدند یا قید می‌خورد یا نه، اما در آنجا اگر خودش مبتلا به معارض شد نتوانستید ترجیح بدهید تساقط کردند دیگر آن عام بالایی سالم می‌ماند چون اینها در این مرحله با همدیگر تعارض کردند.

شبیه اصول عملیه، در اصول عملیه دو اصل با همدیگر در یک مرحله تعارض می‌کنند مثلا استصحاب یک شیء در یک مورد با استصحاب دیگری با هم معارضه می‌کنند و تساقط می‌کنند، با تساقط استصحاب نوبت به اصلی می‌رسد که از معارضه سالم مانده است یعنی او در معارضه داخل نبوده مثل برائت، چون با وجود استصحاب نوبت به استصحاب نمی‌رسد، این از جاهایی است که برائت را در دعوا راهش نمی‌دهند ولی سالم می‌ماند، می‌گوییم دلیل استصحاب حاکم بر برائت است یعنی با وجود استصحاب نوبت به برائت نمی‌رسد استصحاب موضوع برائت را از بین می‌برد، وقتی که برائت سالم ماند این استصحاب اگر خودش معارض نداشت مجالی برای برائت نمی‌گذارد اما اگر در آن مرحله خودش به تعارض ساقط شد آن برائت سر در می‌آورد و نوبت به او می‌رسد.

در ما نحن فیه هم هر عام یا مطلقی که در معارضه‌ای داخل نشد و سالم ماند و به عمومش باقی ماند، به اطلاقش باقی ماند و آن ادله‌ای که با همدیگر معارضه دارند تساقط کردند از حجیت افتادند نوبت می‌رسد به این حجتی که باقی مانده و در دعوا داخل نبوده است.

## انواع مطلق و مقید و عام و خاص

در باب اطلاق و تقید این مسلم است که مثبتین که گویند مطلق و مقید همیشه مثبت هستند، فرق بین عام و خاص و مطلق و مقید این بود که در عام و خاص همیشه خاص مخالف عام است از حیث اثبات و نفی حکم این گوید اکرم العلما این گوید لاتکرم الفساق من العلما این اکرم است و آن لاتکرم است این مستقیما می‌آید و با او مخالفت می‌کند تقییدش می‌کند از حیث حکم، در مطلق و مقید دو مدل تقیید داریم یک تقییدی که در اثبات و نفی مخالف هم می‌باشند مثل اکرم العالم، لاتکرم العالم الفاسق در اینجا حکم همان عام و خاص را دارد و مستقیما تقیید می‌کند لامحاله چون مخالفش است نمی‌شود تقیید نکنیم اما اگر هر دو موافق هم شدند مثل اعتق رقبه و اعتق رغبه مومنه یا اکرم العالم و اکرم العالم العادل در جایی که دو حکم از حیث اثبات و نفی متوافقند اینجاست که جای بحث اطلاق و تقید می‌آید این را همه قبول دارند شاهدش این است که در مواضعی از فقه می‌بینید که حمل مطلق علی المقید نمی‌کنند، در کثیری از موارد کقاعده عامه می‌آیند حمل مطلق علی المقید می‌کنند اما در بعضی از موارد تقیید نمی‌کنند این در علم اصول خوب باز نشده است ولی در فقه مطرح است که می‌بینی در خیلی جاها حمل مطلق بر مقید نمی‌کنند چرا حمل نمی‌کنند؟ گویند لانهما مثبتان، اینکه مثبتان هستند هر مطلق و مقیدی مثبتان هستند هر دو در حکم متوافقان هستند اثبات و نفی که ندارند هر دو اثباتند، پس مراد چیست؟ مراد این است که اگر آن حکم مطلق و این حکم مقید طوری است که هر دو مشیر به حکم واحد و قضیه واحده هستند به نحوی که ما احتمال نمی‌دهیم اینها در شریعت هر کدام مشیر به حکم دیگری باشد مثلا اعتق رقبه مشیر به حکم الزامی است اما اعتق رقبه مومنه مشیر به حکم استحبابی است یعنی هر جا در کفاره عتق رقبه بر شما لازم بود مطلق الرقبه کافی است این یک حکم شرعی است اما در همانجا مستحب است که رقبه مومنه آزاد کنید این یک حکم شرعی دومی است مثل اینکه بر هر مکلفی واجب است پنج نماز را در روز بخواند این یک حکم است که الزامی است که مطلق است از حیث اینکه جماعت بخواند یا فرادی بخواند در خانه بخواند یا در مسجد بخواند از این حیث مطلق است حکم دوم که موافقش است گوید صلّ صلاتک فی المسجد این حکم دوم واضح است که در اینجا حکم دیگری است حکم استحبابی است نسبت به هر نماز واجبی که گوید فریضه‌ات را مستحب است در مسجد بخوانید یا به جماعت بخوانید این یک حکم استحبابی دیگری است آن حکم که گفته بود صلّ و این حکم که گوید صلّ فی المسجد این دو هر دو اثباتند الا اینکه اینها حمل مطلق علی المقید نمی‌شود به اینکه بگوییم ما می‌آییم صلّ را مقید می‌کنیم به صلّ فی المسجد بعد می‌گوییم شارع از ما خواسته که نماز باید در مسجد خوانده شود هیچ فقیهی چنین فتوایی نداده است و حال اینکه این همه روایات داریم که نمازتان را در مسجد بخوانید، نمازتان را به جماعت بخوانید و آن استحباب‌های دیگری که بیان کرده است، تمامی اینها وقتی نگاه می‌کنید مطلق و مقیدند ولی هیچ فقیهی حمل المطلق علی المقید نکرده چون واضح است که اینها در مقام بیان موارد فضیلت است در مقام بیان مستحباتش هستند چون در مقام بیان موارد فضلش هستند لذا گویند این یک حکم است و آن حکم دیگری است، آن حکم الزامی شارع است در اینکه هر مکلفی باید نماز بخواند این دارد فضیلت‌های همان نماز را بیان می‌کند فضیلت آن نماز حکم دوم شارع است قانون دوم شارع است تبصره حکم اول نیست در مواردی که حمل المطلق علی المقید می‌کنیم حکم دومی تبصره حکم اول است یعنی ادامه آن است مقیِّد آن است، همین بحث در اعتق رقبه هم می‌آید، یک وقت از قرائن حال و قرائن مقال در مجموع می‌فهمیدکه این حکم دوم در مقام بیان فضیلت بود، اگر این طور بود می‌گویید اینها مثبتین هستد دو حکمند با هم کاری ندارند آن گفته بود باید در کفاره عتق رقبه کنید آن یک تکلیف الزامی مولاست این گوید رقبه هر جا خواستید آزاد کنید مستحب مومن باشد این یک حکم شرعی دیگری است آن اولی لازم الاجرا است و دومی لازم الاجرا نیست اینجا حمل المطلق علی المقید نمی‌کنند اما جاهایی که قرائن المقال و المقام مناسبت حکم و موضوع طوری است که وقتی به این خطاب‌ها نگاه می‌کنید شمّت این است که اینها هر دو مشیر به یک حقیقتند، آنجا که مشیر به یک حقیقتندحمل المطلق علی المقید می‌کنید این چیزی است که در فقه ما است در اصول ما پخته نشده است و الحمدلله تعالی.

1. ( 4)- التهذيب 2- 179- 720، و الاستبصار 1- 366- 1394، أورد صدره أيضا في الحديث 18 من الباب 1 من هذه الأبواب. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 5)- في المصدر- عن الحضرمي. [↑](#footnote-ref-2)
3. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق. ج‏8 ؛ ص195. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 4)- الباب 15 فيه 6 أحاديث. [↑](#footnote-ref-4)
5. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص225. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 5)- الكافي 3- 358- 1، و التهذيب 2- 187- 744، و الاستبصار 1- 373- 1419. [↑](#footnote-ref-6)
7. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق. [↑](#footnote-ref-7)
8. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق. ج‏8، ص: 226. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1)- الكافي 3- 358- 3. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 2)- في التهذيب زيادة- عن حريز" هامش المخطوط". [↑](#footnote-ref-10)
11. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص226. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 3)- التهذيب 2- 182- 727، و الاستبصار 1- 371- 1412. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 4)- يأتي في الحديث 12 من هذا الباب. [↑](#footnote-ref-13)
14. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص196 [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 5)- التهذيب 2- 182- 728، و الاستبصار 1- 366- 1397. [↑](#footnote-ref-15)
16. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص196 [↑](#footnote-ref-16)
17. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص196. [↑](#footnote-ref-17)
18. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق؛ ج‏8 ؛ ص197. [↑](#footnote-ref-18)
19. ( 3)- الباب 7 فيه 14 حديثا. [↑](#footnote-ref-19)
20. ( 4)- التهذيب 3- 155- 333، و أورد قطعة منه في الحديث 4 من الباب 4 من هذه الأبواب. [↑](#footnote-ref-20)
21. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق. [↑](#footnote-ref-21)
22. ( 1)- في نسخة- ففرقها" هامش المخطوط". [↑](#footnote-ref-22)
23. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق، ج‏7، ص: 493-492. [↑](#footnote-ref-23)